

به نام خدا

وقتی تو می روی

نویسنده :

رقيه جنگی زهی

انتشارات ارسطو

(چاپ و نشر ایران)

۱۴۰۲

سرشناسه: جنگی زهی، رقیه، ۱۳۸۴-
عنوان و نام پدیدآور: وقتی تو می‌روی / نویسنده رقیه جنگی زهی.
مشخصات نشر: ارسطو (سامانه اطلاع رسانی چاپ و نشر ایران)، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری: ۱۵۵ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۳۹-۰۶۷-۸
وضعیت فهرست نویسی: فیفا
موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۵
۲۱st century -- Persian poetry
رده بندی کنگره: PIR۸۳۳۹
رده بندی دیویی: ۸۶۲/۱۸
شماره کتابشناسی ملی: ۹۱۷۷۲۱۴
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیفا

نام کتاب: وقتی تو می‌روی
نویسنده: رقیه جنگی زهی
ناشر: ارسطو (سامانه اطلاع رسانی چاپ و نشر ایران)
صفحه آرای، تنظیم و طرح جلد: پروانه مهاجر
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۲
چاپ: مدیران
قیمت: ۱۳۲۰۰۰ تومان
فروش نسخه الکترونیکی - کتاب‌رسان:
<https://chaponashr.ir/ketabresan>
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۳۹-۰۶۷-۸
تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵
www.chaponashr.ir



فهرست

قرارِ ماندن	۵	بهانه	۳۳
در پی رفتن تو... ..	۶	تابوت	۳۵
رویای من	۸	جسد خشکیده	۳۷
این روزها	۹	بازی سر نوشت	۳۸
رقیب	۱۰	مرا به خیال تو بسته‌اند	۳۹
کلاغ‌های سیاه	۱۲	قصه‌های نانوشته	۴۱
شب	۱۳	به چه فکر کنم	۴۲
دل‌تنگی	۱۴	کسی چه می‌داند	۴۳
وعده‌های پوچ	۱۵	آخرین ایستگاه	۴۶
خیال تو	۱۶	کاش تو بیایی	۴۸
دیوانه	۱۷	گمشده‌ی تاریخ	۴۹
کجایی	۱۸	کاش... ..	۵۰
گاهی فکر می‌کنم	۲۰	آرزوی ناشنیده	۵۱
تورا دوست می‌دارم	۲۱	سرانجام	۵۲
محروم‌ترین	۲۲	بغض	۵۳
در غیاب تو	۲۳	متروکه	۵۴
خیالی پر از خالی	۲۴	به رسم عاشقانه‌ها	۵۵
بی‌قراری	۲۵	منِ بی تو	۵۶
قلب سرد	۲۶	پس از مرگم	۵۷
انتحار	۲۷	سطر آخر	۵۹
بوسه‌ی مرگ	۲۹	هرگز	۶۰
نمی‌آیی	۳۱	عشق	۶۱
در حصار مرگ	۳۲	چه کسی	۶۲

نکند...	۶۳	آرامش	۱۲۱
پر از هیچ	۶۵	امید	۱۲۳
چه می فهمی	۶۷	انتظار	۱۲۵
کسی چیزی از من نمی داند...	۶۹	اشک	۱۲۷
وقتی تو می روی	۷۲	محکوم به سکوت	۱۲۸
حالم خوب است	۷۵	شاعر غم زده	۱۳۰
از چه حرف می زنند	۷۹	تنهایی	۱۳۱
چگونه انتظار داری	۸۲	رد پا	۱۳۳
معجزه	۸۵	رهگذر	۱۳۴
مأیوسم	۸۸	شرمنده	۱۳۶
یخ می بندم	۹۰	تمنا	۱۳۷
بگذریم	۹۲	تاوان	۱۳۸
رفتی	۹۶	حسرت پرواز	۱۴۰
چه کسی فکر می کرد	۹۸	جنون	۱۴۲
که می تواند	۱۰۱	کابوس	۱۴۴
تردید تقویم	۱۰۳	سالگرد	۱۴۵
برگرد	۱۰۵	شمع خاموش	۱۴۷
سوگند	۱۰۷	اشعار من	۱۴۹
در این فاصله	۱۰۹	شربت عشق	۱۵۱
بر باد رفته	۱۱۱	گل پژمرده	۱۵۳
فانوس خاموش	۱۱۳	به هوای تو	۱۵۴
تانگو	۱۱۵	خدا حافظی	۱۵۵
می ترسم	۱۱۶		
تصاحب	۱۱۸		
من همانی ام که	۱۱۹		

قرارِ ماندن

آن روز که می خواستم

از تو

قول ماندن بگیرم

دست بر لبهایم نهادهی و گفתי

بدون من زنده نیستی

گفته بودی نمی روی

روزگار عجیبی است

تو قول دادی و من سخت پایبند آنم

تو رفتی و من به پای قول تو

از جانب خودم

هرگز تو را ترک نکردم

و هنوز

برای تو دلتنگم

در پی رفتن تو...

آن روز که رفتی پاییز نبود

اما رفتی

و این غمناک ترین آغاز داستان دل دادن است

روزها می گذرند

و چندین قرن بعد

دلتنگی های یک دختر

بزرگترین رویداد تاریخ می شود

آن زمان که از

جنگ های جهانی و کودتاهای تاریخی

هیچ اثری نیست

بلکه تمام باستان شناسان و تاریخ نویسان

به دنبال جسد می گردند

میزها به من دهن کجی می کنند

و خاکسترهای مرده به پای تمام دلتنگی هایم

برایم عزا می گیرند

و من با این حجم دلدادگی

چگونه میتوانم حتی ثانیه‌ای به تو فکر نکنم؟!

رویای من

تو من را به یاد نمی آوری

اما من

در تمام لحظاتم تو را زندگی می کنم

تو را نمی بینم

اما همیشه جلوی چشمانم هستی

از تو دورم و غریب ترین آدم بی کس در جهانم

از تمام داشتن تو سهم من فقط رویاهایی است

که هر شب

هر روز

و هر ثانیه در خیالم به هم می بافم

و شاید هم

همین ورق کاغذی که از دلتنگی تو می نویسم

و تو هیچ گاه آن را نمی خوانی

این روزها

می دانی!

این روزها ادبیات را خیلی دوست دارم

به خاطر تمام حرف‌هایی که نمی‌توانم به تو بگویم

و آنها را روی کاغذ می‌ریزم

نمی‌خواهم کسی از تو چیزی بداند

مبادا که تو را از من بربایند

من حتی به همان کاغذ نوشته‌های خود شک دارم

که عاشق تو شده باشند

ترسم از کسانی است که قرار است روزی شعرهایم را بخوانند

و خدای نکرده تو برای همیشه از من دور شوی

تا آنجا که حتی نگذاری به تو فکر کنم

رقیب

من برای تو نوشتم

که بخوانی و برگردی

اما تو

اما تو نه شعر هایم را می خوانی

و نه قصد برگشتن داری

تنها منم که هر روز تو را می ستایم

حتی واژه ها هم در شرح حال من مانده اند

با خود گفتم حال که تو بی اعتنایی

مردمان شعر هایم را به گوشت می رسانند

شاید کسی پیدا شود

از روی ترحم و دلسوزی

یا هر چیز دیگری

نشانی از تو به من دهد

اما حال، همه در پی عشق تو اند

کسی هم نمی‌داند کجایی

همه با شعر هایم شاعر عاشق شدند

و جهان پر از

رقیبان عشق توست!

کلاغ‌های سیاه

من از تو به هیچ کس چیزی نگفتم
اما همه تو را در چشمان پریشانم خواندند
می‌شنوم که چگونه
تمام مردمان شهر حال زارم را جار می‌زنند
و کلاغ‌های سیاه و
حتی مترسک‌های پوشالی مزرعه
چگونه به من می‌خندند
تو چگونه صدای آنها را نمی‌شنوی
آخر مگر کجای این کهکشان
نکند حال خرابم را ببینی
و نخواهی نجاتم دهی

شب

نمی دانم

آیا تو شبها دورتر می شوی

یا

دلهره‌های روز مرا نگران تر می کند

همین قدر می دانم

که من از شب

تنها

دلتنگی تو را به خاطر دارم

دلتنگی

از گودال ماریانا

تا

قله‌ی اورست

تو را جست و جو کردم

اما حیف که

سهم من

همان سطر اول

دیوان دلتنگی است!

وعدہ‌های پوچ

سال هاست رفته‌ای

ومن همچنان زنده

به وعدہ‌های پوچ تو پایبندم

و شاید

تنها چیزی که مرا نگه می‌دارد

همین خیال‌ها و خاطره‌هایی است که

مدام در ذهن من رژه می‌روند

و گرنه

مرا بی تو چه به ماندن؟

خیال تو

به یقین ضعیف ترین حافظه

متعلق به من است

که حتی نام خود را به یاد ندارم

ولی تو هیچ گاه

ذره ای شک نکن

تمام مغز من پر از خیال تو است

که این گونه خود را فراموش کرده ام

تو نیستی

و سلول به سلول تن من

تو را فریاد می زند

تویی که هیچ گاه

قصد برگشت نداری

دیوانه

به حتم من در نگه مردم
دیوانه‌ای بیش نیستم
احتمالاً که راست می‌گویند
شاید در من فردی بیمار و روانی
می‌بینند
یا شاید هم دیوانه‌ای متوهم
به آنها حق می‌دهم
زمانی که تو را برای همه چیزم تعبیر می‌کنم
برای حال خوبم
برای نگرانی‌هایم
برای دلتنگی‌هایم
برای ترس‌هایم
تو چه فکر می‌کنی
به گمانت حال من در این فاصله خوب است؟

کجایی

تو نیستی و من هر روز به تو فکر می کنم
 نمی دانم تو کجایی که دستم به تو نمی رسد
 اما خیالت آسوده باشد
 به همه ی خیابان ها
 به جهان
 به کبوترها و
 قناری ها
 به همه سپرده ام
 که اگر تو را دیدن خبرم کنند
 کجایی که حتی ماه از آن ارتفاع تو را نمی بیند
 تو نیستی و
 هر روز عطر تو از خیالم پخش می شود
 او را همین نزدیکی ها حس می کنم
 نشانی از آمدنت نیست

اما نمی دانم چرا

نمی دانم چرا هنوز کور سوی امیدی در من جرقه می زند

گاهی فکر می کنم

گاهی فکر می کنم

به تمام سوال هایی که شاید تا ابد

جوابی نداشته باشند

به اینکه

چرا هیچ کدام از اصرارهای من تو را متقاعد به ماندن نکرد

و تو از تمام التماس های من چشم پوشیدی

به تو حق می دهم که

با وجود دختران زیبایی که تو را می پرستند و

هرگز چیزی از تو دریغ نخواهند کرد

چنین ساده رفته باشی

اما من هنوز منتظر جواب سوال های مهم تری هستم

اینکه

تو کی برمیگردی؟